

شاخص عبرت!

پیرامون اظهارات تکراری صادق زیباکلام

لطیفه محاکمه آن راننده سفیهی که به اتهام زیر گرفتن و کشتن «۲۱ نفر» محکوم شناخته شده بود قرینه ای است از اظهارات موجود در فایل صوتی منتشره از آقای صادق زیباکلام که طی آن احترازشان از لگد کردن پرچم آمریکا را مبنای تفاخر قرار داده و بابت اش بحر طویلی از استدلال و احتجاج را تقریر فرموده اند.

تقارنی که در هر دو مورد و خلاف توقع، طرفین با تصور خیراندیشی مرتکب حماقت و جنایتی بمراتب بیشتر از حالت طبیعی شده اند.

در ماجرای نخست، راننده مزبور متهم بود که به عمد آن ۲۱ نفر را زیر گرفته اما روایت راننده حاکی از بلاهت راننده قبل از جنایت راننده بود! بنا به اقرار متهم، بعد از آنکه در حین حرکت از ترمز بریدگی مرکب اش مطلع می شود تصمیم گرفته بمنظور اجتناب از به خطر انداختن جان مردم خودرواش را به سرعت به حاشیه جاده منحرف کند و وقتی دیده سمت چپ جاده تنها یک نفر ایستاده در حالی که در طرف مقابل جاده این رقم بالغ بر ۲۰ نفر بوده لاجرم بصورت منطقی تصمیم می گیرد آن یک نفر را فدیة بیست نفری کند که در سوی دیگر جاده ایستاده بودند و به همین منظور گردش به چپ می کند.

اما وقتی قاضی از وی می پرسد پس چگونه شد که همه مردمان دو طرف جاده را به کشتن دادی؟ پاسخ شنید:

بخاطر این که وقتی به سمت آن یک نفر پیچیدم او نیز بسمت راست جاده فرار کرد و من هم لاجرم مجبور به تعقیب وی شدم و ناخواسته آن ۲۰ نفر را نیز زیر گرفتم!

در ماجرای احتراز از لگد کردن پرچم آمریکا توسط آقای زیباکلام نیز حسب ادعای ایشان در فایل صوتی منتشره اش ظاهرا اقدام مزبور بشدت مورد استقبال جامعه قرار گرفته تا جایی که اقشار گسترده مردم فوج به ایشان رجوع کرده و از صمیم قلب اقدام انسانی زیباکلام را مورد تمجید و تحسین قرار داده و می دهند!

واقع امر آن طور به نظر می رسد که زیباکلام نیز مانند راننده مزبور نیتی خیر داشته اما مقدمه اقدام خود را طوری چیده که تحت

هر شرایطی تالی فاسد به همراه می آورد و هر چند از این توفیق برخوردار شده تا پرچم آمریکا را لگد نکند اما وجد زائدالوصف اش از ادعای اقبال مردم به خود بابت آن «پرچم لگد نکردن» موید اشتباه استراتژیک و دست فرمان بد ایشان در حرکت بین توده ها است که در نهایت منجر به کشته شدن ظاهر الصلاحانه حقیقت در پیشگاه محبوبیت خواهد بود!

زیباکلام در همان فایل صوتی و با ادامه احتجاجات همیشگی اش از وصله ناجور بودن «رویکرد آمریکا ستیزی بر پیکر انقلاب اسلامی» متوسل به حجت های تکراری اش شده تا بدان طریق و به زعم خود توانسته باشد ناراستی و نادرستی آمریکا ستیزان و آمریکا ستیزی را افشاسازی کرده باشد.

هر چند نباید و نمی توان منکر خیراندیشی زیباکلام و «زیباکلامان مشابه» در مذمت آمریکا ستیزی مطمح نظرشان شد اما به همان میزان نیز نمی توان منکر بدفهمی و ورود ناصواب ایشان به دنیای سیاست و الزامات و مقتضیات و واجبات و اختصاصات دنیای سیاست شد.

اولین و مهم ترین خبط زیباکلام و «مهنتر» زیباکلامان بدفهمی ایشان از اقتضائات دنیای سیاست است.

ظاهراً ایشان حظی از این واقعیت نبرده اند که انحطاط یک جامعه از آن لحظه ای آغاز می شود که مهنتران و عالمان و اساتید و اعظم اش فاقد معیار حقیقت سنجی شده و ملاک شان در تشخیص حُسن و قُبُح اعمال و اهداف و مُقدرات یک مملکت را مُحول به اقبال یا ادبار مردمان آن مملکت از اعمال و رفتار مزبور نمایند!

ابتدال یک جامعه را آنگاه می بایست چشم انتظاری کرد که اکابر و اساتیدش با تعلیق قوای عاقله و فاهمه و ممیزه خود معیار تشخیص و تخصیص «ذاتیات و اعتباریات» و «حقیقت ها و واقعیت ها» و «حق ها و ناحق ها» را استوار بر خوشآیند یا ناخوشآیند عوام الناس کرده و مُبتهجانه از کف زدن مردم به وجد آمده و آن شادمانی ها را ملاک صحت اندیشه و حجت «راه پیشه» خود قرار دهند!

خیر آقای زیباکلام - عرصه سیاست، سن کاباره شکوفه نو نیست تا خُبَرگانش مُطربانه بر روی سن و در سودای خوشآیند حُصار، خود را موظف به خوش رقصی و تردستی بر اساس میل مخاطب کند!

سیاستمداری بمثابه رستوران داری نیست تا حسب اُردر مشتری و میل و

علاقه ایشان اطعمه و اشربه برای مشتری سرو شود!

سیاست بمثابه طبابت است تا چنانچه لازم افتد طبیبان بمنظور درمان و رغم تلخکامی بیماران، تلخآبه تجویز نمایند!

جناب زیباکلام - این همان موشی بود که شما «لیبرال ها» نارفیکانه و بدسگالانه و مردرندانه در دیگ اصلاحات انداختید و با شعار طاهرالصلاح «هم سوئی با مردم» آن اصلاحات درون انقلابی را به این استحاله رویزیونیستی اباحه محور، مَبْتلا کردید!

آقای زیباکلام شما متهم اید! شما و مهتر شما و هم سگالان شما متهم اید و اتهام تان آن است که با شعار عوام فریبانه «تبعیت از خواست مردم» یک جنبش شاداب و با اصالت را به حسیض انحطاط و تنگنای ابتذال فرو غلتانید!

خیر آقای زیباکلام - رسالت عالمان تبعیت از خواست مردمان نیست. عالمان مْکلفان به هدایت و مدیریت جامعه بر اساس مصالح عوام الناس اند. مسئولانه زیستن مقتضای عالمانه زیستن است. اقتضا و انتهای مسئولانه زیستن واجد آن است تا ولو تمامی ۸ میلیارد نفوس انسانی نیز بر کذبی ابرام ورزیدند عالمانش موظفانه و رشیدانه و راسخانه و «گاليله گانه» پای بر زمین کوبند و بر این بداهت اقتراح ورزند که: «تو می گردی» نه آنکه پیشاپیش عوام، رقاصی و شامورتی بازی و هم کنشی و همصدائی و خوش خوشانی کنند!

اتهام شما یان فرو نهشتن «نبی ئیسم» خدامحور بنفع لیبرالیسم هرهری مسلک است.

جناب زیباکلام - اشتباه به عرض تان رسانده اند. تمامی انبیا رسالت پرفکشیزم داشته اند. اساس دغدغه و داعیه دین «کمالگرایی» است و در این میان برخلاف شما که حجت عقلی رفتار تان را بر خواست و خوشآیند و اقبال و کف زدن و متابعت از مردم استوار کرده اید! عالمان هم دوش پیامبران موظف اند بجای پیروی از مردم، راه بلدانه و راه نمایانه، رهبری و هدایت و مدیریت مردم را عهده داری کنند.

جناب زیباکلام - شما یان را ملت با مالیات های خود پروار می کنند تا روز واقعه در مقام کارشناس و متخصص و استاد «بلد راه» شان باشید نه هم راه شان!

عمری با پول این ملت فربه می شوید تا در سختی ها و بزنگاه ها،

راه بلدی و راه نمائی شان را عهده داری کنید نه آنکه در قفای ایشان ایستاده و از قبال کف زدن ایشان بابت بازی های تخت حوضی تان دچار وجد و بهجت شده و متوهمانه راه بدین منوال طی شده خود را برخوردار از صحت و اعتبار مفروض انگارید!

پسندیده است نیازهای توجه طلبانه خود را بیرون از دنیای سیاست تحصیل و تامین فرموده و بیش از این از حساب و اندوخته های انقلاب اسلامی برای تشفی کمپلکس های نامجویانه خود هزینه افزائی نفرمائید.

پیش تر نیز به حضرتعالی گوشزد کرده بودم مشکل اساسی تان در فهم ماهیت انقلاب اسلامی نحافت تان در معرفت دینی و فقر اندیشگی در مومنانه زیستن است و کاش دو واحد اسلام شناسی پاس می کردید تا از این بلا تکلیفی رهائی می یافتید. (۱)

جناب زیبا کلام - حضرتعالی از جوار همین نحافت معرفت مومنانه تان است که تکلیف تان با خودتان مشخص نیست و لاجرم و بالتبع از سوئی رهبران جمهوری اسلامی را جاعلانه به اتهام «آمریکا ستیزی» ملامت می کنید و از سوئی دیگر در فردای درگذشت «فیدل کاسترو» که به صراحت موافقان و مخالفانش یکی از آمریکا ستیزترین رهبران تاریخ معاصر جهان بود حضرتعالی به پاس طلایه داری موفقیت آمیزش در سنگر آمریکا ستیزی برای ایشان شعف نامه می سرائید!

جناب زیبا کلام - هر چند بارها و ارشمیدس وار بابت کشف تان از رویکرد «ایدئولوژی محور» جمهوری اسلامی فریاد یافتم یا فتم سر داده و به شعف اصرار ورزیده که علت العلل عدم جذابیت جمهوری اسلامی نزد شمایان نگاه نالازم ایدئولوژیک در مملکداری است و «همین ایدئولوژی محوری حاکم بر جمهوری اسلامی است که کورکورانه رهبران نظام را به ورطه آمریکا ستیزی نالازم می کشاند» اما جناب زیبا کلام - تلخکامانه می بایست خدمت تان معروض داشت همان نحافت تان در معرفت دینی است که مانع از آن می شود تا به این بداهت تطفن حاصل فرمائید که ایدئولوژیست ها قدمتی به قامت تاریخ دارند و انبیا الهی را باید در عداد شاخص ترین افرادی محسوب فرمائید که راس هرم ایدئولوژی اندیشان و آرمان خواهان را در طول تاریخ طلایه داری و عهده داری کرده اند و اساساً ماهیت و گوهر بعثت انبیا بر کمال گرائی و آرمان محوری ایدئولوژیکال قائم بوده و دست بر قضا در بهمن ۵۷ نیز خمینی و انقلاب خمینی نیز کامیابانه موفق شد تا در محور مختصات دو گانه و تاریخی «ایدئولوژیست ها با آنتولوژیست ها» خود و انقلابش را

ذیل جبهه قائلان و حاملان و باورمندان به «گفتمان ایدئولوژیک» تعریف و تثبیت نماید. (۲)

خیر جناب زیباکلام - مشکل شما احترام نگذاشتن انقلابیون ایران به پرچم آمریکا نیست. مشکل اصلی شما ناتوانی تان در فهم ظرائف و دقائق و بدیهیات دنیای سیاست است و در آن صورت می توانستید به این واقعیت التفات یابید که مشکل آمریکائیان با ایران نیز نه تکدر خاطرشان بابت آتش زدن پرچم کشورشان است و نه بابت شعار مرگ بر آمریکا یا اشغال سفارت خانه شان در تهران، دل چرکینی خاصی دارند.

جناب زیباکلام - سالها پیش سلف تان «تام لنتوس» سناتور یهودی سنای آمریکا مانند امروز شما بابت محسنات و مسامحات لیبرال دمکراسی کشورشان از جمله «حق آزادی بیان» فخرپروشانه ابراز لویه می کرد که در آمریکا تا آن اندازه آزادی و طرفیت از جانب حکومت وجود دارد تا شهروندان بتوانند حتی در مقابل کاخ سفید تجمع کرده و شعار «مرگ بر آمریکا» سر دهند و حکومت نیز کمترین تعرضی به ایشان نکند!

جناب زیباکلام - اظهارات آن موقع لنتوس مانند اظهارات این موقع جنابعالی اگر نخواهم بگویم عوامفریبانه بود اما قطعاً خودفریبانه بود! و به همین اعتبار خدمت شان معروض داشتم:

سر دادن شعار مرگ بر آمریکا مقابل کاخ سفید متضمن هیچ افتخاری نیست چون مرزهای منافع ملی آمریکا پشت دیوارهای کاخ سفید تعیین نشده تا سر دادن آن شعار در آن شعاع بتواند اسباب رنجش دولتمردان واشنگتن را فراهم آورد!

مرزهای منافع ملی آمریکا هزاران کیلومتر دورتر و پشت چاه های نفت عربستان سعودی تعیین و ترسیم شده و به همین علت وقتی همین شعار مرگ بر آمریکا در سال ۶۶ در مکه مکرمه و توسط حجاج ایرانی در تظاهرات برائت از مشرکین سر داده شد بالغ بر ۴۰۰ نفر از حجاج ایرانی به دست «ریاض تحت امر واشنگتن» کشته شدند و دولت آزادی خواه و متسامح آمریکا نیز یک کلمه بابت این نقض آشکار «آزادی بیان» توسط متحد تحت امرش، مرتکب اعتراض نشد! چرا که مرزهای منافع ملی آمریکا بر سر چاه های نفت طهرانی تعریف شده که اگر آن شعار در آن شعاع جا افتاده و اپیدمی شود زنگ خطر برای آمریکا بصدا در می آید و تسامح و تساهل و ادعای حق آزادی بیان شان بنفع

حفظ هژمونی آمریکا در منطقه به مسلخ می رود! (۳)

آقای زیباکلام - سیاست نمی دانید والا تا این اندازه ساده اندیشانه بابت لگد نکردن پرچم آمریکا خود را به زحمت نمی انداختید آن هم در موقعیتی که سوزاندن پرچم آمریکا در آمریکا آن هم توسط آمریکائیان در حال حاضر بدل به سرگرمی ایشان در حاشیه تظاهرات اعتراضی و خیابانی شان شده . گذشته از آنکه پیش تر نیز خدمت تان معروض داشته بودم غیرت ملی آمریکائیان را خیلی جدی نگیرید! اینها که به تصور غلط جنابعالی بابت آتش زدن و لگد شدن پرچم شان دچار غمبرک مزمن می باشند سال ۵۸ بالاتر از لگدمالی و اشتعال پرچم شان، اشغال سفارت شان در تهران را به نظاره نشستند اما برخلاف توهم جنابعالی تا آن اندازه تاجر مسلک بودند تا خود را معطل «غیرت ملی» نکرده و ۶ سال بعد از آن تاریخ بمنظور تکدی محبت و مساعدت از ایران در ماجرای گروگان های شان در لبنان مشاور امنیت ملی رئیس جمهورشان را با کیک و شیرینی و سلام صلوات «دزدانه» راهی تهران کنند. (۴)

آقای زیباکلام - سیاست نمی دانید یا لااقل سیاست عملی را ناآشنائید و همین «ندانستن» منجر به این شده تا قوانین بین المللی را جدی بگیرید و باورشان کنید!

خیر آقای زیباکلام - قوانین بین المللی محمل فشار مهتران نظام بین الملل بر کهتران آن نظام است. لذا بابت اشغال سفارت آمریکا رغم کنوانسیون وین خیلی احساس شرمندگی نکنید. کنوانسیون وین نزد کدخدا پشیزی ارزش ندارد مگر آنکه قرار باشد ضامن هژمونی و اقتدار ایشان در جهان باشد. در غیر این صورت همین کنوانسیون و ادعانش بر لزوم احترام به ساختمان های دیپلماتیک در کشورهای میزبان را وقتی کدخدا لازم ببیند ارزش نخواهد داشت و سربازان کدخدا بدون تقید به کنوانسیون مزبور شبانه در دی ماه ۸۵ در کمال بی شرمی به خود اجازه می دهند تا از دیوار کنسولگری ایران در اربیل عراق بالا بروند و از طریق بام و توسط هلیکوپتر آپاچی دیپلمات های ایرانی را از اتاق خواب بیرون کشیده و با هلی بُرد ایشان و اسناد موجود در کنسولگری را برُبایند و دو سال نیز ربوده شده ها را در کمند اسارت خود نگاه دارند و کمترین وقعی هم به کنوانسیون وین نگذارند و طرفه آنکه زیباکلامان شان نیز در داخل ایران بابت این گستاخی آشکار آمریکائی ها ارزشی هم به ایشان نازک تر از گل نگفتند! (۵)

آقای زیباکلام - این که در ادامه کیفرخواست شنیداری تان با مسرت

نوید شکست و ناکامی جمهوری اسلامی در ترغیب روحیه آمریکا ستیزی نزد جوانان ایرانی را داده اید! چنین مسرتی حائز کمال شماتت و نشانه عمق جهالت تان از ماهیت و واقعیت چیستی مناسبات خصمانه بین تهران و واشنگتن طی ۴ دهه گذشته است.

خیر جناب زیباکلام - آمریکا ستیزی را یا نفهمیده اید و یا تظاهر به تجاھل می فرمائید!

از کدام آمریکا ستیزی حرف می زنید؟

پیش تر به همزادتان در دانشگاه اصفهان (محسن رنانی) همین پرسش را گوشزد کردم و اینک از حضرتعالی می پرسم:

از کدام آمریکا ستیزی حرف می زنید؟ بر مزاری بدون جنازه شیون سر داده اید! صورت مسئله را یا نفهمیده اید و یا آن را غلط تعریف کرده اید.

آنچه که تحت عنوان «آمریکا ستیزی» در ایران وجود دارد از دو منظر سلبی و ایجابی قابل استفهام است.

آقای زیباکلام - از منظر سلبی این دولت ایالات متحده است که در حال «ایران ستیزی» است و طی ۳۸ سال گذشته یک روز هم ایران را به حال خود رها نکرده تا این «جمهوریت» نوپا و نوباوه بیرون از سایه مستدام و مستمر تهدیدهای نظامی و تحریم های اقتصادی کدخدا برای خود و استوار بر قامت خود مشق سیاست و تحریر حُریت و املای معدلت و احراز بلاغت کند. (۶)

خیر آقای زیباکلام - سُرنا را از سر گشادش دمیده و به غلط زنگی را کافور نامیده اید!

آنچه که از «آمریکا ستیزی» باید مُراد کنید «واکنشی» است نجیبانه از جانب کشورتان به «کُنش» خصمانه کدخدای تان!

آنچه که از «آمریکا ستیزی» باید مُراد کنید «تدافعی» است مظلومانه از جانب کشورتان به «تهاجم» ظالمانه کدخدای تان!

آنچه که از «آمریکا ستیزی» باید مُراد کنید «پاتکی» است غیرتمندانه از جانب کشورتان به «تک» رهنزانه کدخدای تان!

آنچه که از «آمریکا ستیزی» باید مُراد کنید «پدآفندی» است

شرافتمندانه از جانب کشورتان به «آفند» شرورانه کدخدای تان!

جناب زیباکلام - جمهوری اسلامی متهم به «آمریکا ستیزی» نیست. مبتلا به «ایران ستیزی» است. ایران ستیزی زیاده خواهانه و مداخله جویانه و متفرعنا نه کدخدای تان است!

جناب زیباکلام - جمهوری اسلامی در این «ستیز تحمیلی» در حال جنگیدن نیست تا چیزی را به دست آورد. می جنگد تا چیزی را از دست ندهد! چیزهایی از جنس عزت و استقلال و شرف و دین و هویت و تمامیت و آقایی و سالاری ملت اش!

جناب زیباکلام - با چنین مختصاتی از چنان ستیز ناجوانمردانه و تحمیلی شده ای بر ایران، چنانچه ادعای حضرتعالی را بپذیریم که جمهوری اسلامی در دفاع از خود در برابر مداخله گری و زیاده خواهی آمریکا شکست خورده و جوانان اش علی رغم اهتمام حکومت در مصاف دفاعی خود در برابر کدخدا «سپر انداخته اند» و آرد خود را بیخته و الک شان را نیز آویخته اند! در آن صورت این فرض بدآن معنا است که مساعی کدخدا منشا اثر شده و با موفقیت در حال فتح و تصاحب سنگرهای فرهنگی و سیاسی و اعتقادی و هویتی ایرانیان است!

در آن صورت این یعنی حضرتعالی کلاه خود را بالا بگذارید که با مساعی جمیله جنابعالی و هم قطاران جنابعالی در اردوی طرف پیروز، جهدتان ماجور و تلاش تان مقبول افتاده!

جناب زیباکلام با فرض صحت ادعای تان و برسمیت شناختن پیروزی ادعائی کدخدای تان در آن صورت چه جای مباحثات به چنین مکافات است؟

فخر فروشی تان بابت ناکامی جمهوری اسلامی در حفظ جوانان اش در مقابل مفسده جوئی آمریکا حائز کمال شماتت است.

پذیرش چنین ادعائی ارزنی جای نازیدن و بالیدن برای حضرتعالی و هم فکران حضرتعالی بابت توفیق تان در شکست دادن جمهوری اسلامی در پیشگاه کدخدای تان را باقی نمی گذارد!

پذیرش ادعای حضرتعالی یعنی توفیق حضرتعالی و هم فکران حضرتعالی در فرو غلتاندن جوانان مملکت در باتلاق تعفن و مفسده و اباحت و بهیمیت فسق سالار آمریکائی و کامروائی تان در یارگیری برای هژمونی متفرعنا نه کدخدا از میانه جوانان و سرمایه های ایرانی!

خسته نباشید جناب زیباکلام! لابد بابت این توفیق مفروض تان خیلی هم به خود می بالید؟

اما جناب زیباکلام - پذیرش ادعای حضرتعالی قائم بر لوازم آن ادعا است و در آن صورت گریزی از تعریف این شکست بر این معنا نمی توان داشت که شکست مزبور یعنی توفیق آمریکا در تبدیل اساتید دانشگاه های ایران به ریموت کنترل هایی در قامت «زیباکلامان» که از آن طریق بتوانند و توانسته اند به فراست زیباکلامان مزبور را مشعوف از جاذبه های لیبرال دمکراسی خود به افسران لباس شخصی خود در زمین جمهوری اسلامی و اندرونی های نظام، مبدل و معرکه گردان نمایند!

در آن صورت آمریکاستیزی یعنی مبارزه با زیباکلامانی که روح خود را به تمامیت اباحه سالار لیبرال دمکراسی آمریکا فروخته اند!

جناب زیباکلام - در آن صورت آمریکا ستیزی مورد ذم شما یعنی دفاع و مبارزه جمهوری اسلامی با زیباکلامان و امثال زیباکلامان که با لباس مبدل به سنگرهای علمی و دانشگاهی ایران نفوذ کرده و به ذکاوت و بنمایندگی از جانب کدخدا در حال پیش روی و فتح سرحدات داخلی نظام اند! و در آن صورت و لاجرم جنابعالی نیز موظفید تا بپذیرید:

مار که زهرش نبود مار نیست
جز بهجا کلك سزاوار نیست

اما جناب زیباکلام.

ماجرای آمریکا ستیزی مطمح نظر حضرتعالی به همین جا ختم نمی شود و بیرون از آنکه ادعای جنابعالی مبنی بر «کرم» داشتن جمهوری اسلامی در ستیز نالازم با آمریکا را بپذیریم(!) یا قائل به دفاع ناگزیر و ناگزیر ایران در مقابل رویکرد ایران ستیزانه آمریکا باشیم اما از منظر ایجابی نیز می توان ماجرای آمریکا و ستیز یا پرهیز از آمریکا را معنا یابی کرد.

از چنین منظری دیگر هر عنصر ذی شعوری در جهان، تکلیف شرعی و واجب عقلی اش در «ستیز با آمریکا» متصور و متوقع خواهد بود و آحاد ذی شعوران جهان موظف می شوند تا در هر کجای جهان و با هر اندازه توشه و توان اگر می توانند ولو یک روز هم به پایان این مهابت اباحه سالار و شعور کُش مدد رسانی کنند بدون تعلل باید بر این «مقصود محمود» اهتمامی ماجور بورزند.

استوار بر چنین مختصاتی آنک مبارزه با آمریکا و نفت ریختن بر آتش آمریکا ستیزی بر هر ذی شعوری فریضه عقلی و واجب شرعی است. چنین وجوبی نیز نه برای ظلمی که به ایران می کند بلکه برای پمپ جنایت و کثافت و خباثت و حماقت بهیمیت سالار و شعورکش لیبرالیسم فلسفی است که از جوار هژمونی تفنگ سالار و اقتصاد محور آمریکائی، موجودیت و تمامیت انسان را در تمامی ابعاد و ادوار و اقوام و اقوال «فائقانه» بر روی خط تولید گوساله پروری و گاو احصائی به بهره برداری و تولید انبوه رسانده است!

جناب زیباکلام - بر این مبنا گریزی از این واقعیت نمی توانید داشته باشید تا گزاره «آمریکا شیطان بزرگ است» را یکی از ناب ترین و مبنائی ترین اظهارات امام در تبیین ذات و دوات کدخدای جهانی تان فهم و معنا فرمائید. برای فهم خمینی و درک نگاه خمینی، چاره ای ندارید جز آنکه ایشان و ترمینولوژی ایشان را از بطن مبانی اسلام شناسانه معظم له استخراج و استنباط فرمائید. این کمال کم لطفی است چنانچه تصریح «امام» بر شیطان بزرگ بودن آمریکا را تا سطح نازل یک طعنه یا متلک سیاسی یک رجل سیاسی به دولت ایالات متحده تقلیل دهیم.

قدر مسلم آن است که خمینی و ادبیات خمینی را در مقام یک مرجع تقلید باید از بطن گویش و ادبیات فقیهانه ایشان ریشه یابی کرد و بر همین اساس است که توصیف ایشان از آمریکا در مقام شیطان بزرگ موید یک «عدم تجانس ساختاری» بین نظامی است که خمینی در مقام «معمار آن نظام» فونداسیون هایش را با بتون آرمه اسلام نابی پی ریخت که ماهیتاً در تضادی آنتاگونیستی با ساختار سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و فلسفی تمامیتی بنام ایالات متحده آمریکا قرار دارد.

جناب زیباکلام - به احتساب و تاسی از فحوای آیه ۳۴ سوره بقره (وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ) در رواق و مرآء و قوه فاهمه «امام» و در مقام یک معلم قرآن «شیطانیت» بمعنای سرکشی و عدم متابعت شیطان از امریه خداوند در سجده بر انسان مستدرک است. درکی که دالی است بر خودبینی و خود برتربینی و کبر و تفرعن شیطان صفتانه و مذموم انگاشته شده در ادبیات قرآنی.

شیطان در ترمینولوژی مذهبی نخستین نژادپرست و متکبر و خودبین و خودبرتر بینی است که به اعتبار خلقت اش از «آتش» سجده اش بر مخلوقی خاکزاد را کسر شان می انگاشت! مرحوم امام نیز بر همین

مبنا هوشمندانه با ابداع گزاره قرآنی «آمریکا شیطان بزرگ است» خط سرخی را در حد فاصل انقلاب خود با سرحدات نظام تهاجر طلب و «خودبرتر بین» و «غیر کهتر بین» آمریکائی ترسیم کرد و از این طریق اقدام به معنایابی از هویت آمریکا و فاصله گذاری بین انقلاب اسلامی اش با آن مهابت بهیمیت سالار کرد و احتراز از آن را رمز روئین تنی انقلابش گمارد. (۷)

جناب زیباکلام - بدین منوال و برخلاف باور و خوش خیالی حضرتعالی و هم فکران حضرتعالی قرابت به آمریکا با کلید واژه و اسم رمز «پیوستن و تعامل با جامعه جهانی» چنانچه غفلت تاریخی نباشد قطعاً دلالتی است از مسکن اندیشگی.

خیر جناب زیباکلام - پیش تر و تلخ کامانه به کلیددار دولت تدبیر و امید تان و اکنون به حضرتعالی گوشزد می کنم که:

دنیاى بدان معنا که شما مٌراد می کنید وجود خارجی ندارد. دنیاى موجود دنیاى است تقسیم شده بین تسلیم شده ها به تمامیت هژمونی آمریکا و یک کشور منحصر بفرد که تسلیم این هژمونی نشده و خودباشانه تمامیت این هژمونی را به چالش کشیده.

باشندگان چنین دنیاى هر کدام بسته به وزن و شان و فربهی و نحافت شان، مقهور مهابت کدخدا تن به مناسبات مهتری - کهتری تحمیلی کدخدا داده و با تسلیم به ایشان و تقدیم پیش کشی متوقع به ایشان، سهمیه حقّابه زیستمان خود ذیل اقتدار کدخدا را جیره جوئی می کنند.

تفاوت ها بر سر سهم خواهی اقتصادی و سیاسی است در حالی که بالاتفاق هژمونی فرهنگی کدخدا را تمام قد برسمیت شناخته و ذیل چنان مرجعیت اباحه سالارانه ای، اقامه دعوی می کنند.

بدین منوال اگر «امام انقلاب» در تلخ نامه ۵۹۸ بر این بداهت اذعان می داشت که:

«خداوندا، در جهان ظلم و ستم و بیداد، همه تکیه گاه ما تویی، و ما تنهای تنهائیم و غیر از تو کسی را نمی شناسیم و غیر از تو نخواسته ایم که کسی را بشناسیم»

این تنهائی و ابرام بر این تنهائی مطمح نظر امام ناظر بر ادبار از هژمونی «هم ریختی» در فرهنگ متفرعانه آمریکائی و اقبال به همگنایی «یک ریختی» در فرهنگ دین محورانه ای است که انقلابش «نویدش و امیدش» را عهده داری می کرد.

جناب زیبا کلام - تنهایی یک ریختانه (ایزومورفیک) انقلاب خمینی، ما به ازای چالشگری با هم ریختی (همومورفیک) تحمیلی لیبرال دمکراسی آمریکائی است.

چالش انقلاب خمینی با هژمونی فرهنگ آمریکائی چالشی است در حد فاصل جوامع هم ریخت (همومورف) که هم ریختی خود را مدیون انحلال شخصیت شهروندان ذیل منیت و تفرعنی خویش کامانه اند با جامعه یک ریخت (ایزومورف) و موعود در اندیشه دین محورانه که یک ریختی شهروندان را مرهون مستحیلی ذیل هیچ انگاری خود در مقابل همه چیز انگاری خداوند خود اند. تباینی محصول و محصور در دو گانه «دعوت به خویش» تا «دعوت به هیچ» در حد فاصل لیبرال دمکراسی غرب مهترانه تا خداسالاری دین محورانه.

دغدغه اسلام خمینی و انقلاب خمینی کرامت انسان به اقتفای بی همه چیزی «انسان» در مقابل همه چیزی «خداوند انسان» بود. جناب زیبا کلام.

انقلاب خمینی اگر صفوت و جلالتی دارد آن صفوت و جلالت را مدیون خودباشی و بیرون باشی از چرخه تعامل تیول دارانه حضرت کدخدا است. زنده باشی این انقلاب مدیون خودباشی و بشاشی این انقلاب ما به ازای تحاشی آن از بره باشی چوبدارانه حضرت کدخدا است. (۸)

جناب زیبا کلام - در انتها بر خود فرض می دانم تا به تَغَايُ ر حضورتان معروض دارم:

انقلاب اسلامی طفل سرراهی نیست تا هر نورسیده و صورت نشسته ای بتواند خود را در مقام سخنگویی آن نشانده و «خود محورانه» اهداف و اصحاب و آداب و آثار و مناقب و مناسک آن را بنفع منویات و جعلیات و حدسیات و شبهات خود، مصادره بمطلوب کند!

جناب زیبا کلام - صاحب اختیار این انقلاب و صدر تا ذیل این انقلاب و مبتدا و منتها و منتشا و مقتدا و مبتلای این انقلاب، «خمینی بود و امت خمینی» و ایضاً واضع و مؤزع و مُحَدَث و مُفسر و مُبشر و کادح و مادح و حافظ و ناقل «اهداف و آرمان» این انقلاب نیز خمینی بود و امت خمینی!

اگر توان فهم این خمینی و این انقلاب را ندارید شایسته نیست مرتکب چنین بی مبالاتی ها شده و با مبتذل ترین شکل ممکن در اذهان جوانان

مملکت اقدام به تصویر سازی های کاذب از مفاخر کشورتان بفرمائید.

جناب زیباکلام - تردید نکنید اینجانب این مکاتبه را از باب تضارب آراء به قصد متقاعد کردن حضرتعالی مرتکب نشده ام. کما اینکه حرف جدیدی نیز در این کتابت خدمت تان معروض نداشته و موارد فوق را پیش تر و بتناوب و تکرر بمناسبت های مختلف و شکل هائی مختلف خدمت تان ارائه کرده ام که اگر قرار بود افاقه کند پیش تر افاقه کرده بود.

متأسفم که خود خواسته به مصداق آیه شریفه «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» با قلب مُهر خورده و ثقل سامعه و چشم مستوره بنمایندگی از هم سلوکان تان مُبدل به «شاخص عبرتی» نزد خردمندان شده اید.

جناب زیباکلام - این کتابت را صرفاً در قامت انجام وظیفه عنصری خُرد از عداد دلبستگان و وابستگان به انقلاب اسلامی محسوب فرمائید تا در مقابل آن دسته از جوانانی که مفتون شعبده ها و مشعوف مضحکه های حضرتعالی شده اند بتوانم به قامت بضاعت مزجات خود مانع از آب بستن به تاریخ انقلاب اسلامی توسط شما متظاهرين به کلام های زیبا باشم.

والسلام.

-
- ۱- مقاله از رنجی که می برند
 - ۲- مقاله اصلاحات نمُرد. مُرده باد اصلاحات
 - ۳- مقاله گم شدگان لب دریا
 - ۴- مقاله کاسه های داغ تر از آش
 - ۵- مقاله گم شدگان لب دریا
 - ۶- مقاله آمریکا ستیزی یا ایران ستیزی
 - ۷- مقاله باشنده با شیطان
 - ۸- مقاله تنهای مهجور